

مهدی زارع - تخریبچی، تخریبچی است. فرقی نمی‌کند کجا می‌جنگد. هر کجا هست باید راه مردم را امن نگه دارد. چه قرار باشد مین‌ها را در میادین مین بعضی خنثی کند و چه مین‌های ابتکاری و به‌روز داعشی‌ها را. گزارش پیش‌رو روایت زندگی حاج حسین فروغی است؛ رزمندگانی که از ۲۱ سالگی به دفاع از وطن پرداخته؛ یعنی از همان سال ۵۹ و ۸۰ سال را در جبهه‌ها باقی مانده و در اواخر جنگ پای راستش را از دست داده است، اما این بایان رزمندگی حاج حسین فروغی نیست. او در سال ۹۴ نیز بعد از مدت‌ها تلاش و رایزنی بار دیگر به میدان رزم می‌رود با این تفاوت که این بار به مدافعان حرم ملحق شده و در سوریه از ناحیه کتف و سر مجروح می‌شود. این هفته سراغ او که ساکن محله هنرستان است، رفتیم تا روایت رزمندگی‌اش را از زبان خودش بشنویم.



خط مقدم در اهواز

از همان ابتدای تشکیل سپاه، عضو آن شدم اما به‌صورت مستقل. در سال ۵۹ بود که از کاشمر به جبهه رفتم. عراقی‌ها در همان ۱۰-۲۰ روز اول زمین‌های زیادی را اشغال کرده بودند و امام دستور دادند که «بروید جبهه». با چند نفر از بچه‌های کاشمر تا جنوب رفتیم. یک مینی‌بوس شدیم و راه افتادیم. عراق تا نزدیک اهواز و خرم‌شهر پیشروی کرده بود و کارخانه نورد اهواز (دب‌حردان) در ۱۵ کیلومتری شهر، خط مقدم شده بود. آن موقع هنوز حتی خاکریز هم نداشتیم. کم‌کم با ورود بچه‌های

بسیجی و سپاهی از گوشه و کنار کشور، صدام که گفته بود عراق یک هفته‌ای اهواز را می‌گیرد همان‌جا زمین‌گیر شد و خاکریز زد. آن زمان در سمت ما هم تازه بچه‌های مهندسی مشغول احداث موانع شده بودند و بولدوزرها کار می‌کردند و عراق مدام با گلوله بارانش مانع آن‌ها می‌شد.

می‌خواستند تا خرم‌آباد عقب‌نشینی کنند

سپاه اهواز ظرفیت پذیرش تعداد بسیاری نیرو که از سراسر کشور به فرمان امام لیبیک گفته و پای کار بودند را نداشت. این شد که ما در یک مدرسه ساکن شدیم. خاطر هم هست آب و برق قطع و منطقه‌ای که ما بودیم تقریباً خالی از سکنه بود. سر جمع ۱۸ نفر از بچه‌های سپاه می‌شدیم و چهار پنج نفر هم بسیجی. وضعیت روحی بچه‌ها در منطقه آن اوایل بد بود. به‌ویژه برادران زحمت کش و فداکار ارتشی خیلی امیدوار به ادامه جنگ نبودند. روحیه فرمانده کل قوای آن زمان، بنی‌صدر، به زبردست‌ها هم سرایت کرده بود. همه جا حرف از عقب‌نشینی و تحویل خوزستان بود. می‌گفتند باید برویم عقب و دشمن را در ارتفاعات خرم‌آباد زمین‌گیر کنیم. بعضی امکانات خودمان را با امکانات عراق مقایسه می‌کردند. امکاناتمان خیلی کم بود. به هر نیرویک ۳ ژا داندنو ۱۲۰ تیر فشنگ؛ از

آن ژا‌های از کار افتاده کهنه گوشه انبار مانده از رژیم شاه. گفتند: دشمن آن طرف است، آن منطقه را باید در اختیار بگیرید، حالا بروید بجنگید! این وضعیت ما بود اما آن‌ها که ایمان داشتند بقیه را راضی کردند. همه تصمیم داشتند که حرف ولی فقیه که نایب امام زمان (عج) است روی زمین نماند. به همین دلیل کم‌کم، با همان امکانات اندک روحیه مقاومت شکل گرفت. بعد از مدتی بچه‌ها نشستند و برای این کمبود امکانات هم چاره‌اندیشی کردند؛ استفاده از امکانات دشمن! پاتک می‌زدیم، سلاح و مهمات می‌گرفتیم. دوباره با مهمات خودشان پاتک می‌زدیم و سلاح و مهمات می‌گرفتیم و دوباره.... این چنین شد که عراق زمین‌گیر شد و شروع کرد به ایجاد موانع و خاکریز. در جلوی خاکریز هم زمین را با مین و سیم خاردار مسلح می‌کرد. به مرور بچه‌ها دسته‌بندی شدند و من هم چون تخریب‌را آموزش دیده بودم تخریبچی شدم. مربی‌مان آقای عصاران بود و دو استاد بزرگوار که شهید شدند؛ آقایان فلاح و گل‌مزاری.

سخت‌ترین پاک‌سازی

ابتدا با همان مین‌هایی که آمریکا به ارتش شاه داده بود، آموزش دیدیم و کلیات را یاد گرفتیم. اما تصور دشمن این بود که ما از مین سر در نمی‌آوریم

و می‌ترسیم. در چند خنثی‌سازی اول دلهره هم بود ولی به‌مرور به کار مسلط شدیم و آن استرس‌روزی‌های اول از بین رفت و جای خود را به احتیاط آگاهانه داد. با وجود این بعد از عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس یکی از سخت‌ترین پاک‌سازی‌ها را انجام دادیم. دشمن در شوش، دشت عباس و دشت آزادگان که دشت‌های وسیعی هستند، زمین را مسلح کرده بود و همین وسعت میدان که بعضی وقت‌ها تا ۱۰ کیلومتر می‌رسید بسیار وقت‌گیر بود. از آن گذشته چون زمین در مناطق جنوبی کشور مان رملی است و با هر باران بخشی از آن جابه‌جا می‌شود، ممکن بود بعضی مین‌ها در مسیر ها و شیارها جابجا شوند و با باران بعدی بیرون بیایند که این اتفاق دقت بسیار بیشتری را در خنثی‌سازی می‌طلبید. سال ۶۱ سال اوج پاک‌سازی بود و سختی مضاعف داشت. ما نیز کارمان مدتی پاک‌سازی بود و هم‌زمان من و چند نفر از دوستان که توانایی آموزش داشتیم رفتیم توی واحد آموزش و شدیم مربی تخریبچی و آموزش‌ش تیپ ۲۱ امام‌رضا (ع).

«واکسی» که پایم را گرفت

بعد از ورود به آموزش تا آخر جنگ در همین بخش فعال بودم. گاهی قبل یا بعد از عملیات‌ها می‌رفتیم منطقه‌ولی کار ما شده بود آموزش‌ش. گروه گروه

روایت رزمندگانی که در دو جنگ مجروح شد

همیشه تخریبچی

